

و مرا از لذات جاودانی و عذوبت روحانی کہ در کلام معجز
 نظام آنحضرت است باز سیداری چار و ناچار خطرات را ش
 داده و جامہ ملہاں دنا کہم۔ پوشیدہ دستار سرخ باندہ ہنو بر سر
 گذاشتم دیگر لباس ہم ازین قبیل و از سلاح انجہ با خود گبر فتم
 کنار بسیار خوبی بگم زدہ بودم باین ہیات بسواری فیل
 روانہ خدمت سراپا قادت ایشان شدم چون بالای بام
 کہ کیول رام بانیہ متصل مسجد جامع ماختہ پیشکش مرزا صاحب
 کردہ بود بر آدم دیدم کہ جناب معزی الیہ با پیراہن و گاہ سفید
 و دو پتہ ناسپاہلی رنگ بصورت سمو سر بردوش گذاستہ
 نشستہ اند بکمال ادب سلامی برایشان کردم از فرط عنایت
 و کثرت مکارم اخلاق کہ شیوہ ستودہ بزرگان خدا پرست
 است بجواب سلام ملتفت شدہ برخاستند و سر این
 بی لیاقت را در کنار گرفتہ پہلوی خود جا دادند عرض کردم کہ ابتدای
 سن صبا سی تا اوایل ربیعان اورا اوایل ربیعان سے الی الان
 اشتیاق مالا یطاق تقبیل عتبہ عالیہ نہ بجدی تھا کہ سنا کہ تحریر و تقریر
 میں منتظم ہو سکی لہذا بی واسطہ و وسیلہ حاضر ہوا ہوں
 ارشاد شد کہ اپنی تکون بھی بد و طفلی سے تمہیں سے اشخاص کی
 ساتھ موانست اور مجاہدست را کی ہی و در محلہ دیگر

کہ اور د کشمیریان بیشتر می باشند و صحبت شاہ جہان آبادیان
 فصیح نصیب شان نگردیدہ ظاہر کردن نون غنہ بسیار رواج
 دارد و در مضاف و مضاف الیہ کو زیادہ کنند بجای بیجا یعنی
 در آوردن سوای مضاف الیہ شدن ضمیر مشکلم و حاضر * کا * باکم دماغی
 و اقبال در ذکر مذکر * وکی * باکم دماغی و یاد حق باقی در ذکر مونث
 و امطرہ سازند مانند * میرا بیتا * اور * تیرا بیتا * و برای ضمیر غایب
 * کا وکی * ضرورتاً است چنانچہ * اوس کا بیتا * اور اوسکی بیٹی *
 گویند و همچنین * زید کا بیتا * و عمر وکی بیٹی * کشامہ
 یعنی فرزندان شان بجای * کا * وکی * کو * باکم دماغی و وزارت
 دوستی استعمال کنند بہر حال دلین مقام خود را بطی در میان
 مضاف و مضاف الیہ ضرورتاً است این صاحبان در مکی کہ از
 رابطہ مستغنی باشد نیز ہمین لفظ را بکار برند شاہد این بیان
 است کلام میرزا الطیف علی پسر کاظم جیو سو داگر کہ روزی
می گفت * کہ کی گہر میں ایک بیٹی ہوتی ہی تو اسکو ماری
فکر کی نیند نہیں آتی مجکو تو تین بیٹی ہیں کیا کروں چار پھر رات
مارے اندیشی کی شبنم بعد ہی کی گلستان پرا کرتا ہوں
بھلا صاحبو جسکو تین بیٹیاں ہوں وہ گلستان برہ گی جی نہ بھلا دی
تو کیا کرے * گلستان باعلان نون از ز بانس بر می آمد و فریاد

کردن را باین معنی که فلانی از من پیش فلانی فریاد برد
 فریاد کهانی میگفت یعنی * فلانی نی نواب صاحب کی پاس
سیرمی فریاد کهانی * و لفظ فلانی را هم بایا دحق باقی می گفت بخلاف
اهل اردو زیرا که این صاحبان بجای مذکر یاد حق یکج و در ذکر
مونت یاد حق باقی آرد مثلاً * فلانی شخص نی همین هست عاجز
کیا بی * یا فلانی * رندی نی بر آرد هم چکایا بی * و بجای
کردنگا * که ترجمه نوا هم کرد باشد * چاهتا هون کرنا اور * چاهونگا کرنا *
 در استعمال این قوم باشد * مت * بجای نه که حرف
نفی است یشتر بر زبان دارند مانند این عبارت * اس کام کو
مت کرنا چاهنی * و بجای میواتی * میوایتی بزیا دتی یاد حق بعد
اقبال * و پنچا * که فعل ماضی و ترجمه در سبب بزبان هندی
 است * پونچما * آدیند صحت لدا مذکور بضم پاکی طینت بانفاست
 یکی شده و همت بلند ساکن و جاره سازی و اقبال باشد و در
 دو زمره فرزندان اهل خطه بضم پاکی طینت و وزارت دوستی
 و نفاست غده و جاره سازی با همت بلند یکی گشته و اقبال
 باشد الحاصل درین مقام بجای فعل ماضی استعمال مصدر هم
حادث ایشان باشد مانند * باچ روپنی انسی لینا چاهنی *
بجای باچ روپنی انسر لینا چاهنی * یاد و روپیه انکو دینا چاهنی *

بجای دوز و پئی انکود یا چاهئی * و فهمیدن بجای شنیدن
در فارسی و * سبجھنا * بجای سنا در هندی لفظ این جماعت است
مانند اینکه شہا شمار فلان شاعر فهمیده اند یعنی شنیده اند

یا اینکه * اگر مرزا رفیع کئی غزل کوشی سبجھو تو مین پر ہون *
و در محله کہ سادات بارہہ مسکن گزیده کہ خدا شدہ اند
و تاج قابلیت شمار ہم رسانیدہ اند ہمیشہ بلا بر سر
اردو نازل می باشد * کو * را کہ با کم دماغی وزارت دوستی کہ ترجمہ
راوالف است کہ برای افادہ مفعولیت می آید مانند * کو * درین عبارت

کہ * مین نی اسکومارا * یعنی من اورا ز دم کو بر وزن ہو
با وزارت نور استعمال کنند میر سو ز مر جو م ہم بضرت کورا
رویف غزلی ساختہ با وزارت نور قرار دادہ و دلیل برین کہ
باعتمادش لفظ مذکور چنین بودہ است این است کہ در
مصرعی از غزل مذکور این لفظ را بمعنی کجا است آورده ازا استعمال
کردن آن مغفور لفظ مذکور را معلوم چنان می شود کہ با وزارت
نور زبان قدما شہر باشد یاد رہد و صورت صحیح باشد
لیکن چون بیشتر با وزارت دوست آزاہل اردو
با وزارت نور از پیر و نین بساعت می رسد با وزارت
نور داخل اردو نمی توان کرد و این ہم فیض خاک شاہ جہان آباد

است که نفاست غنہ را ازین لفظ جدا کرده اند و آلابزرگان
ایشان که در وطن بوجود آمده اند کو را کون میگویند مانند این
عبارت که * اس چھو کری کون مینہ کتر ان کہا کہ مجھہ سوں نہ بولا کہ

و نو تا نگان مان سر کردگا اب تون اپرے اد پر بد نامی نہیں

آئی کہین بار ہی ماہمین بد نام نکرنا و * یو * با یاد حق مضموم
و وزارت دوستی بجای یھہ کہ ترجمہ این باشد در کلام
می آرد ہمچنین در بعضی محلات کہ اکثر صاحبان از شہر های
قریب بہ اراکلیافت آمدہ تشریف در شہر داشتہ اند
و عضو تامل را جنبش و ادہ ثرہ محبت یافتہ اند فرزند ان ایشان
بالفاظ غریب و عجیب متکلم می شوند چنانچہ در محلہ افغانان با وجود
درستی اردو لفظی چند کہ میراث پدر و مادر ہر متکلم است رواج
دارد مثل * پیارا کہ دلہند وستان بہاکی طینت کسور مستحبا یا بمعنی
مرغوب و دلچسپ باشد در اصطلاح افغانہ بکسر پاکی طینت و اعلان
یاد حق عاشق را گویند * یشس * کہ در فارسی بمعنی زیادہ
است بمعنی خوب استعمال کنند و * بردا * بمعنی * رند می *
* مرا * بجای * سولا * و کھتیا * بجای چار پائی * و آگی * بجای آگ
* و بھنگی * بجای حال خور ہمچنین سکنہ محلات دیگر کہ بعضی
از صحبت والدین زبان یاد داشتہ و بعضی زبان فرید آباد و بعضی زبان

ر هتک و بعضی زبان سونی پت و بعضی زبان میر تقی یاد گرفته بار و زمره
 اردو ضم نموده اند بخدا که گفتگوی آنها شبیه بجانوری است
 که چهره اش چهره است و باقی تلاش بصورت خراب شده
 یا نفس آهو و نفس سگ و لطف دیگر اینکه چون برای تلاش
 معاش بشهرهای دیگر روند خود را شاه جهان آبادی قرار دهند
 و اهل آن باده الفاظ ایشان را سرمایه اردو دانی خود دانسته هم
 شهریان خود را که صحبت این صاحبان یعنی مسافران دهلی
 ندیده اند دهقان پندارند و لفظ غلطی که از ایشان بشنوند در مجلس
 هند و ستان زایان صرف کنند یا در قافیه شعر بکار برند اگر کسی
 از راه دوستی بعرض رساند که این لفظ اردو نیست چهره را
 سرخ و چشمان را پهن نمود و بگویند که از اردو دانان همین
 گوش زد ما شده است فلان میر صاحب و فلان شیخ صاحب
 که باشند شاه جهان آباد بودند و تا امروز فصیح قریب از ایشان
 از دارالخلافت درین شهر نرسیده است این لفظ را بر زبان
 داشتند تنها همین بی چارگان و عوای توطن در شاه جهان آباد
 نکرده اند دیگران هم در بند این مالینخواهیا هستند بعضی پنجابیان
 که برائی فروختن اجناس گاه گاهی از لاهور یا سیهال کوت یا شهر
 دیگر وارد شاه جهان آباد می شوند و زیاده از سه چهار ماه

نهایت شش ماه سکونت نمی درزند هر وقت که بوطن می روند
 هم شهریان خود را پنجابی و خود را شاه جهان آبا می دانند زبان
 آنها می گیرند و عیب شان می کنند و بگم اینک * مصرع *
 * خرس در کوه بوعلی سینا است * در مجاس نشسته
 می گویند که در شاه جهان آباد کسی این لباس را نمی پوشد و این
 لفظ را هم اصری بر زبان ندارد و همچنین پوریان با اینک بعضی
 صاحبان ازین فرقه که در وقت مرزا سحفت خان مرحوم در شاه جهان آباد
 بوده اند گاهی یک ماه و گاهی دو ماه و گاهی شش ماه هم درین
 شهر قیام داشته اند و بیشتر در اطراف که عبارت از مترا
 و دیک و دیگر شهرهای برج و میوات باشد سربرده اند و مدت العمر
 در لکهنو یا ال آباد یا سندیل یا مانک پور و ازین قبیل شهر یا قصبه
 دیگر از بلاد پورب شب را روز کرده اند حالا که در لکهنو
 دو چار می شوند همین می گویند که درین ملک قدر ما مردم را کسی
 نمی داند و باشندگان اینجا سخت بیرحم و بی مروت هستند
 بخلاف باشندگان شاه جهان آباد با سیرا المومنین علیه السلام
 که ما مروتی که در شهر خود دیدیم ایم جانی دیگر ندیده ایم
 نمی دانیم که جناب اقدس الهی ما را بکدام گناه از شهر ما بر آورده
 در پورب که نه زبان کسی در اینجا درست است نه گفتگوی

کسی مانا به گفتگوی ایشان شهر بشهر و کوچه بکوچه می دواند
و قتیکه پنجابیان و پوربیاں بهمین قدر مدت قیام شاه جهان آبادی
شده مال بسته راه بروند فرقه اول که از گردش فلکی ولادت شان
در دهلی اتفاق افتاده چه تقصیر کرده اند که بر خود نه بالند و خود را
اردو دانستهور نکنند کو * یو * با وزارت دوستی * یا همه *
بفتحی یاد حق مرد و بمعنی بهم بکسره یاد حق که ترجمه این
باشد به تلفظ در آرد هر آینه از اهلی پورب بهتر اند خلاصه اینکه
طالب کمال بدانند که الفاظ مذکوره یعنی کو با وزارت نور و یو و بهم
بفتحی یاد حق زبان ساکنان بعضی شهرهای قریب دار الخلافت
است چون فرزندان شان از پدر و مادر بهمین الفاظ بگوش داشته اند
با وصف متولد شدن در شاه جهان آباد تمیز در لفظ اردو و لفظ
وطن و اندین کردند چون قرب آن بلاد از دار الخلافت باعث بر صحت
اردوی باشندگان آنجا نمی تواند شد در جذب شاه جهان آبادیان
هم حکم دهقان دارند از اینجا ثابت باشد که فصاحت در دهلی
هم نصیب هر کس نیست منحصر است در اشخاص معدوده
هر چه باستان را قسم حروف رسیده است اینست که هیچ
محل خالی از فصیحی نیست در بعضی جا و فصیح و در بعضی جا سه
و در بعضی جا چهار و همچنین شاید که ام محل خالی از آدم فصیح
نیز باشد لیکن بیش تر چنین است پس حکم بر اکثر است

بر اقل اما مکانی که در آن مجمع فصحا است قلعه مبارک باد شاهی
 است و دو محله دیگری بنگله سید فیروز که از خانه میرزا اکرم
 مرثیه خوان متوفی تاجویلی اسمدیل خان صفدر جنگی و از آنجا
 تاجویلی ملکه آفاق حضرت ملکه زمانیه بنت فرخ سیر بادشاه یکب
 ضلع محسوب است بلکه نزد بعضی کابلی دروازه و بیرون آن نیز تا تکیه
 شاه خدایار و اینطرف از تاجویلی نواب شبر جنگ مرحوم
 و چوک نواب سعادت خان بهادر برهان الملک جنت آرامگاه تا
 پهانگ حبش خان داخل آن باشد لیکن قدری درین مقام نامل
 است آنچه شک را در آن گنجایش نیست این است
 که تاجویلی ملکه آفاق فصاحت از در و دیوار می بارد و از چتلی قبر تا
 ترکمان دروازه یکطرف و تادهیلی دروازه که بدلی دروازه شهرت
 دارد یکطرف و تاجچوک سعادت خان طرف دیگر و جویلی و بازار نواب
 امیر خان مرحوم و سه راهه بیرم خان که به تراهه مشهور است و محله
 فولاد خان و کوجه چیلها جزو دهلی دروازه است ازین بیان
 برهوشمندان خیر روشن است که فصاحت اردو موقوف
 بر تو که کسی در شاه جهان آباد نیست چرا که فصاحت پاک بودن
 لفظ از سه چیز است یکی تافرف و ف مثل * تنران * که بمعنی گوشت
 برآمده در فرج زنان باشد یا * اُلیندنا * بمعنی آب از ظرف گلان

در نظر نیکوچاک کردن دوم غرابت لفظی یعنی استعمال لفظ نامانوس
 غیر متعارف مانند استعمال الفاظ * دکھنی * وبنگالی * وکوهی * در
 اردو و دوزی سبزه اعلیٰ نقی محشر مقبول که خدایش بیامرز و گفت
 * که پانی الیند لو * زبان اردو است * پانی نابی لو *
 زبان پورب حالا انصاف باید کرد که کدام یکی فصیح تر است
 از دیگری میرزا قلیل جواب داد که پانی الیند لو لفظی
 است که گوش و ضیع و شریف در شاه جهان آباد بان آشناست
 و پانی نابی لو سوای اهل پورب کسی نمی فهمد یا شمامی فهمید
 پس لفظیکه سموخ اهل اردو نباشد در عبارت اردو آوردن
 ازین جهت که غرابت دارد راه فصاحت غلط کردن است.
 * وکنکو هرا * که از قسم کاغذ باد است * تانگه * گنه تن نیز
 ازین قبیل باشد زیرا که سکنه دهلی ازین اصطلاح خبر دارند
 و بر زبان ما زمان شریف که بیشتر جاری می باشد فیض
 صحبت اهل پورب است * الیند لو هر چند دال ثقیل دارد
 و تافر حرف از آن بهد الیکن از سبب کثرت استعمال
 فصیح شد و بعضی فصحا اندیل لو نیز گویند میرزای مرحوم را
 در این سخن بنما طرز سید و سکوت و رزید سیوم مخالفت
 قیاس لغوی و آن استعمال لغت سوای قیاس باشد مانند

کلام بنگالیان مقابل گفتگوی اردو یعنی بنگالیان هر وقت که پنج
 فیل را یکجا ستاده می بینند اگر نرانند * پنج تھی کہری ہی *
 بایا دحق باقی در کہری می گویند و اگر ماده اند * پنج تھی کہری ہی *
 و موافق قیاس لغت اینست کہ * پنج تھی کہری ہی *
 * و پنج تھی ہی * بایا دحق یکی در نزد بایا دحق باقی در ماده
 در اینجا مخالفت قیاس از دو جهت است یکی آنکہ قیاس چنان
 می خواهند کہ صیغہ مذکر در ذکر فیل نر و صیغہ مؤنث در بیان ماده
 فیل باشد و اینجا عکس آن مذکور است دوم اینکہ کہری و کہری
 هر دو صیغہ مفرد است و پنج فیل جمع را می خواهد پس موافق
 قیاس * پنج تھی کہری ہی * بایا دحق یکی فصیح باشد در زبان
 اردو گو و در زبان بنگالہ مخالفت آن نیز فصیح بود و ما را کار با گفتگوی
 در انحرافات است این قدر کہ مذکور شد بیان فصاحت
 کلر بود کہ آنرا لفظ مفرد با معنی گویند مانند * چاند * سورج * کہ بمعنی ماه و
 مہر باشد اکنون بیان کنیم فصاحت کلام را یعنی سخن تمام
 را و آن نیز پاک داشتن کلام از دو چیز بود یکی تا فرکامات
 و آن عبارت بود از آوردن الفاظی در کلام کہ متکلم در بیان
 آن خطا کند یا سرعت مثل کلام دیگر تمام نتواند کرد مانند این دو
 عبارت * اونٹ کی پیٹھہ کچھ اونٹ کی اونچائی سے اونچی نہیں ہی

ادنت کی پیتھہ کچھ ادنت کی دہانچ کی طرح قدرتی اونچی ہی *
 * تم تو تو تو میں میں بیجا کرتے ہو میں تو تمہاری بات تین دن میں ہی

نہیں سمجھتا بھی عبث شدہ میں دال رکھا ہی * دوم تعقیدہ آن

* لفظی * بود * معنوی * لفظی مراد از مقدم آوردن الفاظی باشد کہ
 مؤخر آمدن آن سزاوار است مثال آن * آج کر کے فیض آباد کو

چنامل ہیرا نند کے سالیکی لوگ کہتی ہیں کہ گئی * و اگر چنیل

گفتہ می شد فصیح می بود * لوگ کہتی ہیں کہ چنامل ہیرا نند کے
 سالیکی کر کے آج فیض آباد کو گئی * و معنوی مشتمل بودن عبارت

است بر تخیل و قصہ غیر مشہور و دیگر اشکالات مثال آن

* کل گناسبز دوتا اور ہی بیٹھ نہی مجھ کہنی لگی کہ میری طرف

دیکھا تو اندھا ہو جاوے گا میں نے کہا کہ میں کالا ناگ ہوں مجھسی

دروہنس کر کہا کہ دو پتی کا رنگ تو دیکھہ ک طرح اندھا ہو جاوے گا *
 * بنو کی باتوں بھی مینی کی تاوار سے ہاتھی کی زین پر کچھ کم ہین ہین *

* کل داری سے میں نے جاا کہ کچھ کہوں اور بات بھول گیا صد فی

جائیں بھول چوک کی * معنی عبارت اول اینکه مارا دیدن

زمرہ کو رمی شود محبوبہ طرف ثانی راما رود و پتہ سبز خود را زمرہ

قرار دادہ معنی عبارت دوم اینکه ثینا قومی است از رہزمان

در ملک راجہ تان و بریک کس نیز اطلاق آن صحیح باشد

و شمشیر زدن میا بر زینه فیل کنایه از کشتن جواهر سنگ
 پس سر سود جمل جات است که بعد فراغ تماشای کشتی فیلان بقصد
 سواری فیل پا بر زینه گذاشته بود و ضربتی از دست مینه خورده هلاک
 شد و معنی عبارت سیوم اینکه محبوبه منظر سخیم ایستاده
 بود که سن آنرا فراموش کردم تا وقت یاد آمدن طرف ثانی حرکت
 از جا نکرد چگونه قربان فراموشیها نشوم که توقف معشو قد در رفتن
 از سبب آن صورت گرفت بالجماعه هر که کلامش ازین هیوب
 که مانع فصاحت است پاک بود فصیح باشد گو در شاه جهمان آباد
 متولد نگرددیده باشد مگر تصرف کردن او در الفاظ مقبول خاطرانی
 تواند شد چرا که این رتبه بهم رسانیدن را اولاد متکلم در دهلی
 و پیدا کردن اعتبار در فصیحی انجام شرط است و اینهم چند آن
 استعجاب ندارد که شخصی جای دیگر قدم بجلودگاه وجود
 نهد و از صحبت اهل دارالکلماته زبان را یاد بگیرد و در شهر
 رسیده صاحب اعتبار شود پس بعد حصول این رتبه بلند اگر
 ایجاد محاوره بکند یا در لفظی تصرفی شایسته بکار برد غالب که قبول
 کنند یا بعضی به پسندند و بعضی از پسندیدن آن سر باز زنند
 بهر حال چنین کس بی تاملان از عوام و هلی فصیح تر است
 آمدیم بر خواص چون ترجیح آنها نیز غیر از ولادت در آن شهر

برو ثابت نمی شود اگر تصرفش در لفظی قبول کنند جای تمسح
 نیست و از اردو تنها الفاظ اردو مقصود نیست لهجه هم در آن
 شریک است که آن اصالت اردو باشد درین صورت هر که لفظ
 و لهجه اردو هر دو درست داشته باشد استاد کامل است
 بعضی شاه جهان آبادیان صحبت لهجه دارند لیکن الفاظشان صحیح
 نباشد و بعضی بیرونیان الفاظ را در صحبت دهلویان درست
 کرده اند لهجه ندارند و لهجه عبارت از آواز متکلم است وقت
 تکلم و گردش زبان او اگر شاه جهان آبادی الفاظ پوری و پنجابی
 در عبارت داخل نکند محال است که لهجه شهر خودش از دست برود
 و باشند شهر دیگر اگر عمر خود را در تصحیح اردو بگذرانند
 از لهجه اصلی گزیرش ناممکن است مثال باشند دهلوی

* مجھ تین اس بات کی کیا خبر یہاں کون کون رہتا ہی اور جانی میری

بلا کہ کس ایسی تسی کا دو پتہ اور دور و پنی جاتی رہی

اور کون کافر بی پیرلی گیا ہی جس پر چوری ثبوت ہوا و سکی

شوق سے لہو او تار لو اور مشکان باندہ کر جا بک لگا و * و درین

عبارت مجھ تین بجای مجھی و ثبوت بجای ثابت و مشکان

بجای مشکین بایا و حق یکی بعد کم و ماغی و چا بک بجای کوآر پنجابی است

چون لهجه متکلم درست است پنجابی نمی توان گفت ازین

چہ می شو کہ در صحبتی ز باننش آشنا باین الفاظ شد و تامل دران نکرد
پنجابی کسی است کہ الفاظ اردو را در لہجہ خود پنجابی سازد
یعنی مجبور است کہ خبر را بسکون بخشش بگوید یا بضم آن یا
خدا ترسی را این قدر مفتوح سازد کہ باقبال مسموع شود
و ترجمہ ہتہا ہی نیز از زبان او مشہد و برآید یا نہ مخفف مشہد و
صرف بلکہ در میان مشہد و مخفف و همچنین ترجمہ حا
بی مشہد و گرانباری * لیگیا * را مکتوب بگوید و * ہو * را کہ بعد
ثابت است * ہووی * بگوید ہر چند در اردو ہم صحت دارد
لیکن پنجابی بجای * ہو * ہمیشہ * ہووے * میگوید مثال پنجابی
اردو دان * تجھی اسبات کی کیا خبر کہ بہان کون کون
ہتہا ہی جانی میری ہلا کہ کس ایسی تسی کادو پتہ اوردو
روہنی جاتی رہی ہین اور کزن کافر بی بیر لیگیا ہی جسپر چوری
ثابت ہووے ادسکی شوق کے لہو اوتار لو اور مشکین
باندہ کر کواری نکاؤ و دیگر لہجہ مخصوص باہل پنجاب است کہ
ہر فتحہ از زبان ایشان ضمہ می برآید * دفتر را * دفتر بضم ترجمہ
گوید لہجہ این صاحبان را درین عبارت باید دید کہ یک لفظش
مخالف اردو نیست لیکن از سبب لہجہ تماش پنجابی شدہ
است * آپکا کرم از بسکہ میری حال ادپر ہی جی جاہتا ہی

کہ ہر کوچہ و بازار کی اندر دفتر و فتر آپ کی صفت اور ثابیان

کروں ایسی مقبول کی خدمت اپنی نجات کا سبب ہی *
دکھائی حرف متحرک را در ثلاثی مجرد ساکن نیز گویند مانند این

جبارت * حسن اور حسین کی ایسہم ذات ہی کہ جنکی پیدمخبر خدا

شتر بنی تھی اور باغ ارم ادنی غلاموں کا گھر ہی قضا و قدر

جو چاہی سو ہو دے نانا جنھوں نامحمد اور پدر علی مرتضیٰ اور مادر

فاطمہ کی پسر کا منہ ہی جو ادنیٰ برابری ہو دے * و در لہجہ

یور بیان علامتی چند است کہ بان شناختہ می شوند یکی اد انکرون

اقبال بعد حرفی کہ ماقبل آن باشد ہمیں فتح را و افی و کافی دانند

و ہمچنین بجای یاد حق باقی کسرہ را و بعد یاد حق یکی ہمت بلند

را بحجوری زیادہ کنند و در اکثر مواقع بعد اقبال یاد حق ساکن ہم

از زبان شان می بر آید و بیشتر بجای الفاظ ہندی الفاظ

فارسی ہمچل آرد و بعضی جا بعد فتح حرف اقبال در تلفظ ظاہر

نمایند و بجای فتح یا ساکون کسرہ و بجای محفف مشدداستعمال

کنند مثال باشند شاہ جہان آباد کہ چند لفظ پورب نیز در گفتگو

داخل کند * پھتی منہ تیرا چر یا کے کل یاد و نہم چوری چوری

ندہ ابنتی کی بیٹی سے ساس کور ہا تھا حضرت مرتضیٰ علی

علیہ السلام کی قسم میں نی اپنی آنکھوں سے دیکھا دلین

آیا تھا کہ پیچھی سی آ کے ایک دھپ گگاؤن لیکن پھر میں نے

کہا کہ یار ہی کیا ستاؤن اصل تو یہہ ہی کہ بچا جی تم بر سے

بیباک ہو تمہاری بیٹھ تھو نکا چاہیسی اور آتھہ آنی کی متھائی

رکھہ کی تمہارے شاگرد ہوا چاہیسی کوئی پتیر یا بہی مکر میں تیری برابر

نہیں اوسدن بھی برگد کی پیر تلی کسجرن کور کہنا تیرا ہی کام تھا

کیا مد ارکا وودہ پانی میں ماا کی کمال دکھایا ہی مثال پوری اردو دان

کہ ہرگز دکلا مشس لفظ پورب نباشد وہمیں عبارت را کہ

شاہ جہان آبادی دران الفاظ پورب ہم داخل نمود در زبان

آرد تمام کنہ پستی منہہ تیرا چریا کہ کل یارون سے چوری چوری

نند ابنی کی دختر کی ساتھ ساس کر رہا تھا حضرت شاہ مرتضیٰ علی

صاحب کی قسم میں نے اپنی چشموں سے دیکھا دلمیں آیا تھا

کہ پیچھی سی آپکی ایک دھپ گگاؤن لیکن پھر میں نے کہا یار ہی

کیا ستاؤن اصل تو یہہ ہی کہ بچا جی تم بر سے بیباک ہو تمہاری

پشت تھو نکا چاہیسی اور ہشت آنی کی شیرینی رکھ گے

تمہارے شاگرد ہوا چاہیسی کوئی کچانی بہی مکر میں تیری برابر نہیں

اوسدن بھی برگد کی پیر تلی کسجرن کور کہنا تیرا ہی کام تھا گواگ کا

شیر پانی میں مایا کی کمال دکھایا ہی * واز با شندگان مابین ملک

گنگا و جمنا یعنی فیر و ز آباد و شکوه آباد و اتاوا و غیر آن بعضی اردو
 را از زبان دانان یاد گرفته اند لیکن لهجه خاص شان این است
 که ضمیر متکلم شان بعینه آ و از بزا است یعنی * مین * با مر و ت
 بکسو رو یاد حق یگی و نفاست غنہ بمعنی * من * و ترجمہ در را کہ
 برای ظرفیت در فارسی می آید شبیه ضمیر متکلم اردو ادا کنند
 و کسره * بہہ * و کہہ * و مہہ * و چہل * و زہی * و خہی * و وہ * را مفتوح
 از زبان بر آرد و * اتاوا * را اتانیا * گویند و * این * را کہ با اقبال
 مفتوح و یاد حق ساکن و نفاست غنہ در اردو بمعنی چہ گفتند و چہ
 گفتی مستعمل کنند بکسہ ہمزہ بلکہ جمیع حروف مفتوحہ ما قبل یاد حق
 ساکن را کسو رو کسو رچنین را مفتوح گویند عزیز ازین جماعہ
 بست و ہفت سال در شاہ جہان آباد قیام داشت بعد مدت
 مذکور چون بوطن باز آمد خود را در نگاہ برادران ہنل ہند و ستان
 زایان بکمال شخص و انمودہ در ہر مجلس کہ میرفت دیگری را
 رخصت حرف زدن نمی داد تا آخر چاہہ خودش بہ نقل و
 حکایت شاہ جہان آباد گرمی صحبت میداشتہ باران ہم اورا ہندوستان
 زانی عالی مرتبت و خود را قصباتی کم قدر خیال کرده روی
 او ہمہ تن گوش می شدند خلاصہ روزی می گفت * کہ ایک دن

چار گہری دن رہی میں گہر میں بیٹھتا تھا کہ ایک آشنا شریف لائی
 اور کہا کہ چلو چاندنی چوک کی سیر کریں میں نے کہا کہ بہت بہتر القسی
 میں اونکی ساتھ خرامان خرامان ہواں تک گیا دیکھتا کیا ہوں کہ
 ایک بری پیکر ایک بانکی کے ساتھ گہری اختلاط کر رہی تھی میں نے
 دلمین کہا کہ خدا خیر کرے کہ اس عرصی میں بھائی جان کی قسم ہے
 کہ اون نے بھی میری طرت دیکھا امیر المؤمنین کی قسم کہ جو وقت
 نگاہ اوس جاو نگاہ کی ساتھ نگاہ میری کی ہم نگاہ ہوئی اور وقت
 مجھ کا واپسی نگاہ کا نگاہ رکھنا مشکل ہوا میں نے کہا کہ اری دل اممیں
 بہو دتیرا ہو گا بہتر یہی ہے کہ یہاں سی بہاگا جاہنی والا گہر و مہر کی
 آنکھوں میں حقیر ہو جائیگا رہنا شہر کا دو بہر ہو گا * سوای کمرہ
 ماقبل یا دحق کہ آنرا مفتوح و فتحہ ماقبل یا دحق کہ آنرا کسور خوانند یگر جاہم
 کمرہ رافتحہ و فتحہ ماکسرہ و ضرہ رافتحہ گفتن لہجہ این بزرگان است
 این بیانها مانع آن نمی تواند شد کہ شخص متولد شدہ در جای دیگر
 ممکن است کہ لہجہ و زبان اردو را چنانکہ باید یاد بگیرد و تصرف
 او مقبول خاطر نشود و قول او را صحبت دانند زیرا کہ ہم رسیدن
 آدم ذکی ہر جا ممکن و حاصل شدن ہر فن شریف بکسب
 از یقینیات بشرط دل نہادن ہر ان باشد بدیہی است کہ فارسی را

با وصف اینهر بعد از کتب دهم از اهل زبان آموخته شعرای
 بلند مرتبه در هند گذشته اند و هم در عربی چه معقول و چه منقول
 علماء و الا مرتبت هر گاه این گونه علوم و فنون بحضرت و سببی
 نصیب هندیان می شود چگونه اقرار بد رستی لهجه و زبان ایشان
 مثل لهجه و زبان دهلویان نکرده آید گویائی دیگر اتفاق ولادت
 افتد مگر وجود چهار چیز شرط است یکی ثبوت والدین شخص
 از خاک پاک دارالخلافت دوم بیسر شدن صحبت اردو دانان
 سیوم شنیدن اینکس به تحصیل و تحقیق آن چهارم تیزی طبع
 و وقادت ذهن ازین شرط و طایفه شرط اول اگر فوت شود
 حصول مرتبه بطالب صادق امکان دارد لیکن یقینی نیست و سه
 شرط باقی از واجبات بود و ذکر مجبوزی باشندگان جای دیگر
 از ادا کردن لهجه پاک خود با وصف معرفت کلی بنویان اردو و نظر
 بکثرت است یعنی نادرستی لهجه پیردنیان با وجود دانستن
 اردو بیشتر و پاک بودن شان ازین عیب شاذ و کمتر بلکه
 ممنوع را قلم سطر و چنین کس را که لهجه اردویش درست
 باشد و سولہ او شهره گزیده ام الا در جماعه که دالذین ایشان
 از شاه جهان آباد در پاک دیگر آمده اند یا از ولایت کشمیر و لهجه
 ولغت را بکمال شیفتگی در خدمت نصیحابی اردو درست

نموده اند و اینهم باید که ذهن نشین طالبان باشد که قوت طبع
 باشندگان دهلوی در ایجاد تقلید زیاده از دیگران است اگر خواهند
 که مغفل شوند فارسی را با همه ادای کنند که اهل ولایت صحت
 زبان و لهجه ایشان دیده در غلط می افتند و همچنین در عربی عربها را
 می فریبند جایی که عربی و فارسی این حقیقت داشته باشد
 آنجا پولبی و پنجابی و بنگالی و دکھنی و بوندیل کهنه ای و مارا و آدی
 و برجی را که می پرسد و عالی هند القیاس قوت ایجاد باین درجه
 که چند زبان شیرین اختراع نموده با هم حرف زدند که دیگران
 یعنی ناآشنایان بان زبان متعجب شوند و ایجاد منحصر در پیران
 نیست اطفال بازگوش هم بازجهها و زبانها ایجاد کنند این سلسله
 هنوز در آن شهر دراز است انتطاع آن سوای فقدان وجود
 انسانی که خدا چنین نکند در آن سرزمین ارم ترین تا قیام
 قیامت محال می نماید مختصر که یکی از زبان های جدید زرگری است
 که زبان هیچ شهری نیست و آن برین نمط است که در میان لفظ
 دو حرفی زرگری زیاده کنند و بعضی این را اصل و دیگر حرف
 تهجی را بجای زرگری فرع شده داخل لفظ نموده اند و از لفظ
 دو حرفی حصر لفظ مقصود نیست بلکه مراد ازین قید آگاه کردن
 صاحبان کمال است ازین که میان دو حرف حرفی از حرف

تبعی در ریزی داخل کرده می شود مثل این عبارت * اذاج

مزیر ذاجزی یزون جزا هتزا هزے که بزی گزن نزا کزے گزیر

جزا کزی تزک دزل بزه لزا و زون * باقی فروع هم قیاس

برین باید کرد دیگر زبان مقلوب مثال آن * ریتی بس تا بین تھو جه

کھیندی * دیگر بکنی یعنی در میان دو حرف بکن آرنه مثال *

کبکنا لبکنی کبکنی مبانصر بکنی بهبکنت خبکنوب هبکنو تبکنی هبکنی

* این زبان ایجاد و حضرت ظل سبحانی خلیفۃ الرحمنی شاه عالم

بادشاہ غازی است خالد الملک و سلطانہ و افاض علی العالمین

برہ و احسانہ

* در دانه سیوم حاوی ذکر بعضی فصیحان *

بعضی برانند کہ کلام شعر او در ہر شہر فصیح تر از کلام دیگران باشد

و بعضی محققان بر آنکہ در شعرا کثراوقات ضرورت حفظ وزن و رعایت

قافیہ مانع فصاحت می گردد چنانچہ میر محمد تقی میر سلم اللہ القدر

کہ سرآمد ریختہ گویان طبقہ ثانیہ است * مینہہ * بزوزن نہیں

بمعنی باران در مصرعی برای حفظ وزن آورده ہمچین * ہیچک *

یجای ہیچک بمعنی حیران و ملک الشعراء زبان اردو مرزا محمد رفیع

مستخلص بسودا در قصیدہ لپک و جہپک لفظ کتک را بمعنی شکر

برای ضرورت قافیہ ایراد نموده و کتک ہرگز لفظ اردو نیست دلین

بتری سبب با بین (۱) حضور تھو دی بکھین (۲) (کالیسی کی مصری بہت خوب ہوئی ہی)

مقدمه حق بدست سعد الله سکنه در مرثیه گوشت که در هر زبان
 مرثیه گفته از انجمن در زبان مادر و آرد مرثیه دارد که مصراع اول
 بند اولش اینست * کائین کبی اب مہا کوشابان گہنی کتک
 چرہ دہائی چہی * کتک * بفتح کم دماغی و تاء ثقیل مفتوح
 و کم دماغی ساکن در آخر لفظی است از الفاظ مادر و آرد معنی
 آن فوج دشکر باشد سند دیگر نیز از نثر بخت سنگ مادر و آردی
 موجود است کہ روزی در فیض آباد با امیرزادہ احوال خود را عرض میکرد

* کہ مہنی تو ایتھان نہین دہرون چہی نہین مہنی کی شاد کی جانریکو

مہین کتک مان رہری والوہین راہری کی پاس سونری والو*
 و لفظ * تھورا * کہ بمعنی اندک آید بار اول ثقیل صحت دارد
 و ہمچنین * تھوری * کہ مونث آن باشد میرزا مذکور خلاف
 اردو بار یا ست بستہ با گوری کہ بمعنی چیز سفید روشن مونث
 باشد قافیہ کردہ * شعر * ساق سیمین کوتیری دیکہہ کے گوری گوری*
 شرم سے شمع ہوئی جاتی ہی تھوری تھوری * و با وزارت
 دوستی بغیر ہمت بلند گفتن این لفظ ہم از قبیل تصرف این
 صاحبان است ہر ای قافیہ شعر خود و اولاد را اصل تھورا و تھوری
 باشد مثال تھہ بمعنی دست کہ قافیہ ساتھ باشد را اصل آن ہمت بلند
 در ترجمہ پنہان است این صاحبان قافیہ * بات * و ہیہات سازند

و همت بلند را خالص جمهور در تلفظ و ورکنند و لفظ اردو بیشتر صاحبان بار اذقیل نیز استعمال کنند لیکن فصیحان بار یا سفت بر لب دارند از قول اهل تحقیق ضعف مذہب کاسیکه سند لفظ فصیح از کلام شعرا جویند به ثبوت پیوسته و این جواب هم بر ضعف است که شاعران فصیح ترین آدمیان اند بعضی الفاظ را که خلاف زبان شهر ایشان است برای ضرورت عهد آمی آرنند از رادی خبری دلیل بر ضعف این جواب اینک شاعران البته زبان شهر خود را خوب میدانند و لفظ بیگانه را نیز عهد آمی آرنند لیکن متقدمشان که از جای دیگر باشد چه میدانند که شاعران دودان دهاوی این لفظ را که در شعر خود آورده است زبان اردو است یا زبان جای دیگر و عهد آاز وی ضرورت در کلام خود جایز داشته یا بی ضرورت اجتهاد نموده بلکه بیچاره هر چه در شعرش خواهد دید همه را اردوی پاکیزه خواهد فهمید و بایار آن مباحثه بیجا خواهد کرد و آخر کار پشیمان و خجل خواهد شد مثل ما مردم که هر چه در کلام مغل می بینیم آنرا فارسی میدانیم گو بعضی الفاظ از زبان سریانی ایراد نموده باشد یا از زبان دیگر ازین گفتگو عدم حفظ مرتبه اقصی اردو در سخن گفتن یعنی مبرزاد فصیح دهاوی علیه الرحمه و میر صاحب عالیقدر میر محمد تقی

صاحب با وجود آنچه اکبر آباد و شمول الفاظ برج و گویا
در وقت تکلم از سبب تولد در مستقر الحاقه مذکور مقصود
خاطر داعی آثم نیست بلکه مرهون این صاحبان ام که چند لفظ نامعقول
را ترک کرده اند مثل * منی * با مروت مفتوح و نفاست که بود
و یاد حق یکی که قدمای شاه جهان آباد بجای همین بمعنی در میان در
شعر می بستند بقول میان آبرو * مصرع *

* بر منی جا نه تھا اک جمہول تھی * دیگر لفظ * سرجین * و پی *
* و پیتیم * بمعنی محبوب ایکن * سجن * بمعنی معشوق * و تنک *

بمعنی اندک شاید ازین قبیل نہ بوده باشد کہ در کلام شان موجود است
دیگر * دکھو * بجای * و یکھو * بمعنی بہ بینید * و سا * بجای دیکھا گیا
بمعنی دیدہ شد خواجہ محمد میر صاحب متخلص با اثر برادر کو چاک
اعیانی خواجہ میر درد مرحوم کہ در سادہ مثنوی طبع زاد خود استعمال
فرمودہ اند یحتمل کہ خالی از حکمت نباشد مانند * تر وار * کہ بر زبان
برادر بزرگ ایشان بجای تلوار جاری بود * غرض کہ پاک کنندہ
چمنستان ریختہ از خار و خس عیوب ہمین صاحبان بودہ اند
ازین چہ شد کہ لفظ * سستی * و سستی * بجای سے و * بجهہ دلگی *
بجای میر سے دلگی در کلام میر زاد فیع یافتہ می شود
ستی و سستی در واسوخت باید دید چنانچہ بیت اول